

## سبک ترجمهٔ کلیله ودمنه نصر الله منشی در متنهاى مختلف

أ.م.د. رحيم مزهر جبر العتابي

م.م. عبد الامير چاسب زامل الساعدي

جامعة بغداد / كلية اللغات / قسم اللغة الفارسية

## چكى ده

کتاب کلیله ودمنه مجموعه‌ای افسانه‌ها و حکایات هندی از زبان حیوانات است که همواره نتیجهٔ آنها پند و عبرت است. این کتاب از کتابهای بسیار مشهور در جهات کوناگون از جهان بشمار می‌آید، و آنرا به زبان زیادی و به شیوهٔ شعری و نثری ترجمه می‌کند. در باب ترجمهٔ کلیله ودمنه باید گفت که نخستین بار برزویهٔ طبیب مروزی در عهد ساسانیان، کلیله ودمنه را از سانسکریت به زبان پهلوی بازگرداند و باب‌های و حکایاتی چند بر آن افزود.

ترجمهٔ کلیله ودمنه ابو المعالی از حیث سلامت انشاء و قوت ترکیب عبارات و حسن سبک و آراستگی کلام یکی از عالی‌ترین نمونه‌های نثر پارسی است. این ترجمه به متابعت از اصل نبوده و ترجمه و نگارشی آزاد ساخته و پرداخته، در شیوهٔ نثر مصنوع کتابش نمونهٔ اعلاى زیبایی و روشنی و بلاغت به شمار می‌رود. ابو المعالی نصر الله منشی تا چه حد بر ادب پارسی و ادب عربی تسلط داشته است. استشهاد بآیات و امثال و اشعار تازی و پارسی و به کار بردن استعاره و تشبیه و کنایات از ویژگیهای ترجمهٔ ابو المعالی نصر الله منشی محسوب می‌شود. کلیله ودمنهٔ بهرامشاهی از حیث سبک نویسندگی اهمیت و شهرت خاص یافته است، و نثر فنی نسبتاً مصنوع او بعدها مورد تقلید و پیروی کسانی مانند و صاف، جوینی، جرفاذقانی، سعد الدین و راوینی و دیگران شد.

## پیشگفتار

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على خاتم الانبياء والمرسلين ابو القاسم محمد وعلى آله الغر الميامين وصحبه المنتجبين ومن دعا بدعوته الى يوم الدين.

کلیله ودمنه کتابی است مشتمل بر داستانهایی که از زبان حیوانات نقل شده است؛ این کتاب در عهد ساسانیان از زبان سانسکریت به پهلوی منتقل شد و بعدها عبد الله بن مقفع آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرد. در نیمهٔ قرن ششم هجری ابو المعالی نصر الله منشی کلیله ودمنه را از عربی به فارسی برگرداند و امثال و اشعاری به فارسی و عربی به آن افزود، نثر شیوا این کتاب به گونه ای است که می‌توان آن را از امهات کتابهای ادبی فارسی و نمونهٔ برجسته نثر فنی و به شمار آورد. نثر فنی نثری است که می‌خواهد به شعر نزدیک شود و به این جهت هم از نظر زبان و هم از نظر فکر و هم از نظر ویژگیهای ادبی نمی‌توان آن را نثر دانست بلکه نثری است شعروار که دارای زبان تصویری و سرشار از آرایه‌های ادبی است، آغازگر این سبک نصر الله منشی است.

باری روش بحث ما تجزیه و تحلیل متون کلیله و دمنه که از ابو المعالی نصر الله منشی با مقایسه به متون عربی کلیله و دمنه که ابو عبد الله ابن مقفع به کاررفته این بحث عبارتند از سه مبحث، مبحث اول (( ابو المعالی نصر الله منشی و زندگی نامه او و شاهکار ابو المعالی ))، مبحث دوم (( متن کلیله و دمنه، اصل و منشأ کتاب کلیله و دمنه، کلیله و دمنه ابن مقفع، ترجمه های عربی و فارسی (کلیله و دمنه)، بابهای کلیله و دمنه ))، مبحث سوم (( سبک ترجمه نصر الله منشی در متنهای مختلف ))، نتیجه گیری.

و این نمایش پژوهش را که آوردم نمی توان گفت که نگارنده این بحث فراگیری کامل داشت به جزئیات پژوهش ولی بسیار از آنها به دست بنده نرسیده و هرچه در این بحث سروکار داشته يك گام كوچك در راه پژوهشی و به بررسی عمیق نیاز دارد.

پژوهندگان

مبحث اول

ابو المعالی نصر الله منشی زندگی نامه او

(( ابو المعالی حمید الدین نصر الله بن محمد بن عبد الحمید الغزنوی؛ در بعضی کتب و تذاکیر وی را شیرازی نوشته اند و بعضی دیگر او را غزنوی دانسته اند و من بنده رأی اول را راجح می شمارد و سبک نویسندگی تازه که او آورده است هم غزنوی نبودن او را مدلل می دارد و در عصر بهرام شاه و پدرش مسعود خاندانهای از شیراز به خراسان در خدمت غزنویان آمده بودند که ابو نصر فارسی از آن جمله بوده است و بعید نیست که ابو المعالی هم از جمله مردم فارسی باشد که به خدمت آنان پیوسته است چه در نثر این مرد بوئی از محاورات و امثال و اصطلاحات غزنین یافت نمی شود. وی به قول دولتشاه سمرقندی<sup>(۱)</sup> تلمیذ ابو المحامد غزنوی بوده است))<sup>(۲)</sup>

(( نصر الله منشی، نویسنده ی فارسی نویس و مترجم از عربی به فارسی در قرن ۶ م هـ. ق و از بزرگان ادبای این قرن بوده است؛ متولد غزنین. نیاکان او از مردم شیراز بودند. از آغاز جوانی به کارهای دیوانی پرداخت، و سمت دبیری یافت. با بهرام شاه غزنوی، خسرو شاه غزنوی، و خسرو ملك غزنوی معاصر بود))<sup>(۳)</sup>.

از ابتدای جوانی او اطلاعی در دست نیست و فقط میدانیم از او آن جوانی با عده یی از فضلالی غزنین معاشرت داشته و مورد تفقد بهرام شاه غزنوی (۵۱۳ - ۵۴۷) بوده و در کارهای دیوانی می نموده است<sup>(۴)</sup>. در عهد بهرام شاه غزنوی ملقب به یمین الدوله داخل خدمت دولت شد و ظاهراً به شغل اشراف که یکی از مشاغل عمده آن دولت بود

برگزیده گشت<sup>(٥)</sup>. و در زمان دولت خسرو شاه (٥٤٧ - ٥٥٥) جانشین بهرام شاه، با آنکه هنوز جوان بود لیکن بسبب کثرت دانش سمت دبیری خسرو شاه یافته بود<sup>(٦)</sup>. عوفی در باب کیفیت کار او درین زمان و اینکه (( چون در دبیری ممارست نکرده بود گاه گاه بر قلم او لفظی رفتی که از ادب دور بودی )) حکایتی از او خسرو شاه آورده است<sup>(٧)</sup>.

بعد از خسرو شاه ابو المعالی نصر الله همچنان در دستگاه غزنویان باقی ماند و در خدمت خسرو ملك (٥٥٥ - ٥٨٢) ملقب به تاج الدوله، به منصب وزارت رسید، و بعلت احرار همین مقام است که عوفی او را با عنوان صدراجل<sup>(٨)</sup> یاد کرده و چنانکه گفته ایم در لباب الالباب اسم او را در شمار وزراء و صدور آورده است لیکن بعلتی که نمی دانم و در تاریخی که روشن نیست ظاهراً بر اثر سعایت حاسدان مغضوب سلطان شد و بحبس افتاد<sup>(٩)</sup>.

و بنا به گفته<sup>٦</sup> نور الدین عوفی، حبس او را بروزگار خسرو ملك دانسته و گفته است که نصر الله از حبس این رباعی به سلطان فرستاد:

رباعی

ای شاه مکن آنچه بپرسد از تو

روزی تو دانی که نترسند از تو

خرسند نه ای به ملك و دولت زخدای

من چون باشم به حبس خرسند از تو

و چون ایام محنت او امتداد پذیرفت و تیر قصد اعادی بر هدف آمد، خواستند که او را هلاک کنند و او آثار آن مشاهده کرد در وقت وداع جان این دو بیت بر زبان براند:

رباعی

از مسند عز اگر چه ناگه رفتیم

حمد الله که نیک آگه رفتیم

رفتند و شدند و نیز آیند و شوند

ما نیز توکلت علی الله رفتیم<sup>(١٠)</sup>

تاریخ این واقعه معلوم نیست و باید بعد از سال ٥٥٥ و پیش از سال ٥٨٣ یعنی تاریخ زوال سلطنت خسرو ملك و انقراض غزنویان باشد<sup>(١١)</sup>. و وفات او به همین تقریب باید ٥٥٥ تاریخ جلوس خسرو ملك و سنه ٥٨٣ تاریخ گرفتاری آن پادشاه بدست غوریان واقع شده باشند<sup>(١٢)</sup>.

شاهکار ابو المعالی

نصر الله منشی ترجمه<sup>٤</sup> کلیله ودمنه را به نام بهرام شاه غزنوی پرداخت، واز این روی این ترجمه به کلیله ودمنه<sup>٥</sup> بهرامشاهی نیز شهرت یافته<sup>(١٣)</sup>. این کتاب معروفترین ترجمه و تهذیب کلیله ودمنه است. کلیله ودمنه چنانکه می دانیم از جمله<sup>٦</sup> کتبی بود که از سانسکریت به پهلوی واز پهلوی بدست عبد الله بن المقفع بتازی واز تازی نخستین بار بفرمان نصر بن احمد سامانی بنثر دری و سپس از روی همان ترجمه بوسیله<sup>٧</sup> رودکی بشعر پارسی درآمد. و آنگاه در اوائل قرن ششم یکبار دیگر؛ با نثر منشیانه<sup>٨</sup> بلیغ ترجمه<sup>٩</sup> دیگری از آن ترتیب یافت که همین کلیله ودمنه<sup>١٠</sup> بهرامشاهی است<sup>(١٤)</sup>.

وچنان است که نور الدین عوفی درباره<sup>١١</sup> این کتاب گوید:

(( نظم و نثر تصرف قلم او را گردن نهاده، ودقایق در پیش خاطر او ایستاده وتوسن پیام رام طبیعت او گشته، و تا دور آخر الزمان وانقراض عالم هر کس رسالتی نویسد یا در کتاب تنوقی کند مقتبس فواید او تواند بود، چه ترجمه<sup>١٢</sup> کلیله ودمنه که ساخته است، دستمایه<sup>١٣</sup> جمله<sup>١٤</sup> کتاب واصحاف صنعت است وهیچکس انگشت بر آن نهاده است و آنرا قدح نکرده، واز منشئات پارسیان هیچ تالیف آن اقبال ندیده است وآن قبول نیافته ... ))<sup>(١٥)</sup>.

اثر مشهور نصر الله بن عبد الحمید که هم از روزگار قدیم میان مترسلان معروف شد واز جمله<sup>١٦</sup> کتب درسی ادب گردید، ترجمه بیست که او از کلیله ودمنه کرد. تاریخ قطعی این امر معلوم نیست لیکن چون کتاب را بنام ابو المظفر بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم نوشته بنابر این تاریخ تالیف آن بعد از سال ٥١٣ وپیش از سال ٥٤٧ هجری است. وچون شاعر بعضی از اشعار مسعود سعد را در ترجمه<sup>١٧</sup> خود من باب استشهاد وتمثیل آورده است، پس این ترجمه پیش از حدود ٥١٥ (سال وفات مسعود سعد) یا اواخر حیات آن شاعر، صورت نگرفته است. پس تاریخ تالیف کتاب بین ٥١٥ - ٥٤٧ است. بنابر محاسبه<sup>١٨</sup> آقای میرزا عبد العظیم قریب استاد محترم دانشگاه<sup>(١٦)</sup> این کار چند سال بعد از قتل الراشد بالله ٥٣١ ودر تاریخ یکصد و هفتادمین سال تاسیس سلسله<sup>١٩</sup> غزنویان (= حدود سال ٥٣٦) صورت گرفته است. سال ٥٣٦ فعلاً بنظر نگارنده نزدیکترین سال بتاریخ ترجمه<sup>٢٠</sup> کلیله ودمنه است ومعلوم نیست که آقای قریب چرا سالهای ٥٣٨ و ٥٣٩ را ترجیح داده اند<sup>(١٧)</sup>.

نخستین کسی که این کتاب را به نثر فارسی درآورد؛ ابو المعالی نصر الله بود، اما تا آنجا که در دست است، از این ترجمه یا ترجمه های احتمالی دیگر اثری باقی نیست. از حسن اتفاق، کتاب کلیله ودمنه، در زبان فارسی نیز مانند زبان عربی، مترجمی شایسته یافت واز این روی شهرتی را که این کتاب از جهت سبک انشاء در زبان عربی داشت؛ به

همان معیار و شاید بیشتر، در زبان فارسی نیز به دست آورد و چنانکه خواهد آمد، از همان آغاز بسیاری از نثر نویسندگان، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، با توجه یا بدون توجه، از آن تقلید و اقتباس کردند<sup>(۱۸)</sup>.

الحق کليلة و دمنه<sup>۶</sup> بهرامشاهی از حیث سلامت انشاء و قوت ترکیب عبارات و حسن اسلوب و آراستگی کلام یکی از عالی ترین نمونه های نثر پارسی است. این کتاب را از نخستین آثار نثر مصنوع فارسی میتوان شمرد. ابو المعالی در عین آنکه، جز در چند مورد معذوب، بایراد سجعیهای کامل نپرداخته، باز بر اثر پای بند شدن ب برخی از قیود مانند موازنه در اجزاء جمل و عبارات و ایراد سجعیهای ناقص و آوردن کلمات مترادف متوزان، و استشهاد بآیات و امثال و اشعار تازی پارسی، و امثال این امور، کتاب خود را در شمار اولین نمونه های نثر مصنوع پارسی در آورده است. با این حال ابو المعالی هیچ گاه مغلوب صنعت نشده، و در هیچ موردی از کتاب خود لوازم فصاحت و بلاغت را مورد غفلت قرار نداده است. بهمین سبب انشاء او هم از قرن ششم در حکم سرمشقی برای مترسلان بکار رفت و همواره جزء کتب درسی فارسی بود و از آن چندین چاپ شده و در قرون بعد بعضی از نویسندگان کوشیده اند کتبی بتقلید از آن بعنوان تهذیب و ترجمه<sup>۷</sup> جدید کليلة و دمنه ترتیب دهند مانند انوار سهیلی (حسین واعظ کاشفی) و عیار دانش (ابو الفضل دکنی)<sup>(۱۹)</sup>.

مبحث دوم/ متن کليلة و دمنه

اصل و منشأ کتاب کليلة و دمنه

کتاب کليلة و دمنه از جمله<sup>۸</sup> آن مجموعه های دانش و حکمت است که مردمان خردمند قدیم گرد آوردند و به هر گونه<sup>۹</sup> زبان نبشتند و از برای فرزندان خویش به میراث گذاشتند و در أعصار و قرون متمادی گرامی می داشتند، می خواندند و از آن حکمت عملی و آداب زندگی و زبان می آموختند<sup>(۲۰)</sup>.

به تعبیر دیگر، کليلة و دمنه مجموعه ای افسانه ها و حکایات هندی از زبان حیوانات است که همواره نتیجه<sup>۱۰</sup> آنها پند و عبرت است. نقل شده که، اصل کتاب کليلة و دمنه هندی و به زبان سانسکریت است و در ادبیات هندی به نام پنجه تنتره<sup>(۲۱)</sup> (یعنی پنج در یا پنج کتاب یاپند) معروف است و نویسنده<sup>۱۱</sup> آن را بر همنی ویشنوی یا ویشنو سرمنه می دانند که آن را او اواخر قرن پنجم میلادی به رشته<sup>۱۲</sup> تحریر در آورده است<sup>(۲۲)</sup>.

خلاصه<sup>٤</sup> از این کتاب، به نام هیتوپدسه نیز موجود است که منشأ همین کلیله و دمنه<sup>٥</sup> فارسی است و توسط فاراین به سال ٨٠٠ میلادی تألیف شده و امروزه به نام کیایکانترا معروف است. بنا به روایات عبد الله ابن المقفع، فردوسی و نصر الله منشی حکایات کلیله و دمنه را بید پای از حکمای هند تألیف کرده، این شخص به پیل پای نیز شهرت دارد<sup>(٢٣)</sup>. گفتی است که برخی از علمای ممالک عربی، از جمله مصر و عراق معتقدند که اصل کلیله و دمنه به انشای ابن مقفع است اما اکثر اقوال بر آن است که این کتاب را دانشمندان هندی باستان نوشته اند و منشأ آن دو کتاب مهابهاراتا و پنجه تنتره است. پنجه تنتره، کتابی است در فن زندگی و بیدار ساختن جوانان و داستان آن بدین شرح است:

در شهری معروف به شادی دختر پادشاه خردمندی به نام نیروی جاوید می زیست که سه پسر نادان به نامهای نیروی توانگر، نیروی وحشتناک و نیروی بی پایان داشت، این پادشاه که سالها از نادانی پسرانش رنج می برد، وزیرانش را فراخواند و از آنان خواست تا تدبیری بیندیشند، هر وزیری پیشنهادی داد تا اینکه یکی از وزراء، نشانی پیری خردمندی به نام ویشنو سرمن را بداد، این پیر، وعده کرد که در طی شش ماه پسران را دانا کند و آنان پنج کتاب وی را حفظ کنند، سرانجام پیر به وعده<sup>٦</sup> خویش عمل کرد و پس از گذشت آن مدت، جهل پسران از میان رفت و هر سؤالی که پدر از آنان می پرسید پاسخ می گفتند.

پنجه تنتره دارای يك مقدمه و پنج باب است که عبارت اند از: جدایی دوستان، به دست آوردن دوستان، جنگ بومان و زاغان، از دست دادن مزایای مکتسب و فاعل اعمال نسنجیده. پنج باب کلیله و دمنه برگرفته از این کتاب است. مهابهاراتا نیز که در تاریخ بزرگ نژاد بهاراتاست، یکی دیگر از منابع کلیله و دمنه بشمار می رود، این اثر منظومه ای حماسی ادبی است در ٢٥٠ هزار بیت و ١٥٠ مجلد که ارزش کتابهای آسمانی را دارد، چندانکه مردم آن روزگار معتقد بوده اند که خواندن هر بخش از این کتاب سبب آمرزش گناهان می شود. مهابهاراتا هجده بخش و يك خاتمه دارد که هر بخش آن شرحی از جنگهای دو شاخه<sup>٦</sup> مخالف از سلسله<sup>٦</sup> بهاراتی است. سه باب کلیله و دمنه برگرفته از این کتاب است<sup>(٢٤)</sup>

نام اصلی کتاب به زبان سانسکریت (( کرتکا دمنکا )) بوده است<sup>(٢٥)</sup>، و نام این کتاب که بی شك، پس از ترجمه به زبان پهلوی بر آن نهاده شده؛ مأخوذ از دو کلمه<sup>٦</sup> (( کرتکا )) و (( دمنکا )) نام هندی دو شکالی که باب نخست کتاب به ذکر داستان آن دو آغاز می گردد و در ذیل این دو نام، دو دوست دیرین و دو یار موافق را با دو عقیده<sup>٦</sup> مخالف نشان می دهد؛

یکی جاه طلب و مقام جوی و حیلہ گر و مکراندیش و آن دیگر، حازم و محتاط و دوربین و عزلت گزین. دمنہ قهرمان اصلی داستان است و باب نخست، شرح حیل و دسائسی است که وی در برانداختن شتر به؛ که در بار شیر تقرب یافته بود، به کار برده و سرانجام به پیروزی او در این نیرنگ بازی پایان می یابد. کلیله، جز در مواردی معدود، در طی داستان دیده نمی شود؛ لیکن نام او با نام دمنہ، پس از ترجمه در یک ردیف بر این کتاب نهاده شده است<sup>(۲۶)</sup>.

این دو نام، پس از ترجمه<sup>۶</sup> کتاب به زبان پهلوی به صورت ((کلیگ)) و ((دمنگ)) در آمد، و در زبان دری که گافهای اواخر کلمات به هاء غیر ملفوظ بدل میشود ((کلیله و دمنه)) شده است، و هنوز هم در هندوستان ابوابی از این کتاب در ادبیات سانسکریت باقی است، و نیز در کتب متفرقه<sup>۶</sup> هنود بابهایی جدا جدا از آن کتاب دیده می شود<sup>(۲۷)</sup>. اما ابواب و حکایاتی چند بر آن افزود که اغلب آنها از مأخذ دیگر هندی بود<sup>(۲۸)</sup>.

گمان میکنم نیازی نباشد که شرحی مفصل درباره<sup>۶</sup> علت ترجمه<sup>۶</sup> پنجه تنترا به فارسی امروز بیان شود، زیرا تا کنون هیچ اثر هندی - ایرانی، مانند این داستانها چنین اشتهاری عظیم کسب نکرده است. به نظر من این کتاب اثری ممتاز است، و با اینکه گردانیده شد، به چهار گوشه<sup>۶</sup> جهان راه یافت. با این حال، این دو ترجمه در جاهای مختلف پر از مطالبی است که بعدها بر آنها افزوده شد.

به درستی نمی دانیم که متن اصلی ترجمه<sup>۶</sup> پهلوی چگونه بوده است، ولی از آنجا که قدیم ترین ترجمه های عربی و سریانی، از نظر محتوی و روش داستانها، با یکدیگر اختلاف دارند، این شك در انسان پیدا می شود که شاید متن موجود کلیله و دمنه محصول روش های شخصی و آمیخته با تخیل چند تن بوده باشد. از این رو پسندیده می نمود که یک ترجمه<sup>۶</sup> جدید، بر اساس یک متن کهن سانسکریت، بدست داده شود، و ضمناً بحثی انتقادی درباره<sup>۶</sup> مجموعه<sup>۶</sup> داستانها عرضه گردد. بسیار خرسندم که افتخار این کار نصیب من شد، که علاوه بر هدف علمی آن امیدوارم بار دیگر تاری به رشته فرهنگی بین ایران و هند افزوده گردد و آنرا استوارتر سازد.

البته این کار چندان آسان نبود. چون متن اصلی در دست نیست، و نیز به یقین نمی دانیم که متن مورد استفاده<sup>۶</sup> برزویه کدامین بوده است. کهن ترین متن موجود پنجه تنترا در هندوستان آن است که تانتراکیایکا<sup>(۲۹)</sup> نام دارد، و در کشمیر و سرزمینهای اطراف حفظ شده است. تا کنون عقیده بر این بود که شاید برزویه این متن را پایه<sup>۶</sup> ترجمه<sup>۶</sup> پهلوی خود قرار داده باشد، ولی پژوهش دقیق آن، روشن میسازد که یا برزویه ترجمه ای اصل از آن نکرده،

و یا متنی دیگر در دست داشته است که به تانتراکیایکا نزدیک بوده است<sup>(۳۰)</sup>. در باب ترجمه<sup>۶</sup> کلیله و دمنه باید گفت که نخستین بار برزویه<sup>۶</sup> طبیب مروزی در عصر انوشیروان خسرو پسر قباد پادشاه ساسانی (۵۳۱-۵۷۹م) کلیله و دمنه را از سانسکریت به زبان پهلوی بازگرداند و ابواب و حکایاتی چند بر آن افزود. ترجمه های عربی و فارسی (( کلیله و دمنه ))

پس از ترجمه های پنجه تنترا بزبانهای هندی. ترجمه های فارسی و عربی آن در درجه دوم اهمیت قرار گرفته و در ایران تحت عنوان کلیله و دمنه و انوار سهیلی و عیار دانش معروف شده اند. ترجمه های (( کلیله و دمنه )) بزبانهای عربی کم و بیش مبنی بر ترجمه پهلوی آنست و از این لحاظ ترجمه عربی آن دارای اهمیت بسیار میباشد. بدین ترتیب تخم این داستانها در سرزمین هند کاشته شد و سپس نهال پیوندی در کشور آریائی ایران بارور گردید. و از ایران این داستان به اقصی نقاط جهان پرده شد. عده کثیری تا بامروز میدانند که این مقفح نخستین مترجم عربی (( کلیله و دمنه )) خود ایرانی بوده است<sup>(۳۱)</sup>.

بهر حال موجب شگفتی و تأسف است که با وجود توجه زیادی که نسبت باین سلسله داستانها شده و با بودن مدارك كافی و سنت طولانی کمتر انتقاد و مطالعات تطبیقی درباره<sup>۶</sup> این داستانها تا بامروز بعمل آمده است<sup>(۳۲)</sup>. نکته جالب دیگر اینست که طبق گفته این ندیم، این داستانها از سرزمین ایران سرچشمه گرفته و سپس بدست هندوان افتاده است<sup>(۳۳)</sup>.

چون این داستانها در تاریخ ۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح وجود داشته و بعضی از آنها نیز در اوان ادبیات بودائی آمده است<sup>(۳۴)</sup>. و گذاشته از آن رنگ و روحیه و طرز بیان و محیط و شخصیتها و بالاتر از همه فلسفه آن چنین میرساند که این داستانها جز در سرزمین هند در جای دیگر نمی توانستند پدید آیند و این خود حقیقتی است که تمام مترجمین اولیه این داستانها بر آن متفقند. بهر حال در دوران مهاجرت این داستانها برخی از شخصیتها و جزئیات آنها تغییر و تبدیل یافته اند همانطوریکه ادبیات در تمام دنیا بدست مترجمین زیرك از تصرف و دخالت مصون نمانده است اگر برزویه خود مؤلف حقیقی نخستین نسخه<sup>۶</sup> پهلوی که بعدها به عربی ترجمه گردید میبود می توان بآسانی استنباط کرد که اطلاعات وی در زبان سانسکریت خالی از نقص نبوده است از متون و تنظیم آن چنین مستفاد میشود که برزویه پیروی از روشی میکرد که با روش موجود در هند متفاوت بود (( برزویه )) عمداً توجهی بساختمان شعری آنها نداشت و بیشتر فکر او در جنبه<sup>۶</sup> نثر آن متمرکز شده بود در

حقیقت میتوان گفت که از او انتظار نمی رود که دارای اطلاعات بسیطی در باره این داستانها بزبان سانسکریت باشد. و احتمال آنست که وی بوسیله<sup>٤٥</sup> دانشمندان هندی موفق بگرد آوردن این داستانها گردیده است. بر ما روشن نیست که مقصود وهدف وی در انتخاب این داستانها چه بوده است چون برزویه قسمتی از مواد منتخب<sup>(٣٥)</sup> خود را از (( ماهاباراتا)) ( داستان حماسی که در آن زمان زیاد مورد احترام وتوجه مردم بود) گرفته در حالیکه مقصود اصلی او جمع آوری داستانهایی بود که در عین حال با دانش عملی آمیخته باشند<sup>(٣٦)</sup>

ترجمه های عربی (( کلیله ودمنه))

بس از ترجمه<sup>٤٦</sup> عربی ابن مقفع گروه دیگری از نویسندگان عرب وایرانیان نژاد نیز، به تقلید کلیله ودمنه<sup>٤٧</sup> ابن مقفع، که عمده<sup>٤٨</sup> آنان عبارتند از: ترجمه<sup>٤٩</sup> عبد الله بن هلال الاهوازی، در سنه<sup>٥٠</sup> ١٦٥ هجری، کلیله ودمنه را از فارسی به عربی بنام یحیی ابن خالد البرمکی ترجمه کرده است<sup>(٣٧)</sup>. البته این ترجمه چون از حیث اسلوب کتابت وشیوه<sup>٥١</sup> انشاء به پایه<sup>٥٢</sup> ترجمه<sup>٥٣</sup> ابن مقفع نمی رسید، باقی نماند<sup>(٣٨)</sup>. ترجمه<sup>٥٤</sup> سهل بن نوبخت الحکیم، برای یحیی بن خالد مذکور آن را به نظم آورده، وهزار دینار جایزه دریافت کرده است<sup>(٣٩)</sup>. یکی از شعرای آل برمک به نام ابان اللاحقی<sup>(٤٠)</sup>، کلیله ودمنه را به مثنوی عربی منظوم کرد<sup>(٤١)</sup>.

ترجمه<sup>٥٥</sup> علی بن داود، کاتب زبیده دختر جعفر نیز بار دیگر آن را به شعر عربی درآورد<sup>(٤٢)</sup>. ترجمه<sup>٥٦</sup> عبد المؤمن بن الحسن بن حسین الصغانی در سال ١٢٤٢ هـ.ق دارای نه هزار بیت<sup>(٤٣)</sup>.

ترجمه<sup>٥٧</sup> ابن الهباریه<sup>(٤٤)</sup>، شاعر معروف عرب نیز دیگر بار، آن را به نام (( نتائج الفطنه في نظم کلیله ودمنه)) به عربی منظوم ساخت. علاوه بر ترجمه<sup>٥٨</sup> منظوم کلیله ودمنه، که از آن سخن رفت، کتاب الصادح والباغم را نیز به سبک کلیله ودمنه منظوم ساخت<sup>(٤٥)</sup>. ابو المکارم، اسعد بن خطیر مماتی مصری نصرانی (متوفی ٦٠٦)، آن را بار دیگر به نظم عربی درآورد<sup>(٤٦)</sup>.

ترجمه<sup>٥٩</sup> حسن بن احمد النقاش<sup>(٤٧)</sup>.

ابو العلاء معری<sup>(٤٨)</sup> نیز، به تصریح حاجی خلیفه در کشف الظنون، کتاب القائف را به سبک کلیله ودمنه نوشت که ناتمام ماند<sup>(٤٩)</sup>.

مبحث سوم/ سبک ترجمهء کلیله ودمنه/ از ابو المعالی نصر الله منشی  
نثر فارسی در قرن ششم از حیث اسلوب وکنایات واستعارات ومفردات ومركبات تقریباً  
دنبالهء نثر قرن پنجم بوده است. درین دوره یگانه روش تازه ای که در نثر فارسی معمول  
شده ودر دوره های بعد نیز برخی از نویسندگان از آن پیروی کرده اند آنست که در نثر  
بیش از حد لزوم مفردات ومركبات زبان تازی را بکار برده اند وبآیات واحادیث وکلمات  
قصار وجمله ها واشعار زبان عرب استشهاد کرده اند وکامل ترین نمونه آن درین دوره  
چنانکه پس ازین خواهد آمد در آثار احمد بن حامد کرمانی وزیدری ونصر الله بن عبد الحمید  
منشی شیرازی باقی مانده است<sup>(۵۰)</sup>.

کلیلهء بهرامشاهی ترجمه ای که در آن مترجم مقید به متابعت کامل از اصل عربی باشد  
نیست، بلکه مترجم میخواست است ترجمهء کتاب را وسیله ای کند برای اثبات قدرت  
نویسندگی خویش. از این رو، کلیلهء بهرامشاهی از حیث سبک نویسندگی اهمیت وشهرت  
خاص یافته است، ونثر فنی نسبه مصنوع او بعدها مورد تقلید وتتبّع کسانی مانند وصاف،  
جوینی، جرفاذقانی، سعد الدین وراوینی، ودیگران شد<sup>(۵۱)</sup>. ابو المعالی نصر الله منشی کلیله  
ودمنه را از عربی به فارسی برگرداند، آیات قرآنی واحادیث نبوی استشهاد کرد واز امثال  
وحکم واشعاری به عربی وفارسی به آن افزوده واز اطناب واسهاب واستعارات وتشبیه ها  
به کار برد.

ونگارنده این بحث چند نمونه ها از این افزوده ها می آورد:

#### ١. آیات قرآنی

فَإِنْ طَالَبَ الْحَقُّ هُوَ الَّذِي يُفْلِحُ، وَإِنْ قُضِيَ عَلَيْهِ؛ وَطَالِبَ الْبَاطِلِ مَخْصُومٌ، وَإِنْ قُضِيَ لَهُ<sup>(۵۲)</sup>.  
که صاحب حق را مظفر باید شمرد اگر چه حکم بخلاف هوای او نفاذ یابد؛ وطلب باطل را  
مخدول پنداشت اگرچه حکم بر وفق مراد او رود<sup>(۵۳)</sup>، ﴿إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾<sup>(۵۴)</sup>.  
فلما سمع السنور كلام الجرذ، وعرف انه صادق، قال له: إِنَّ قَوْلَكَ هَذَا لَشَبِيهَةٌ بِالْحَقِّ، وَأَنَا  
أَيْضًا رَاغِبٌ فِيمَا أُرْجُو لَكَ وَلِنَفْسِي بِهِ الْخُلَاصَ. ثُمَّ إِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَسَأَشْكُرُكَ مَا بَقِيَتْ<sup>(۵۵)</sup>.  
چون گربه سخن موش بشنود وجمال راستی بر صفحات آن بدید شاد شد وگفت: سخن تو  
بحق می ماند، ومن این مصالحت می پذیرم، که فرمان باری عز اسمه بر آن جملتست:  
﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا﴾<sup>(۵۶)</sup>. و امید می دارم که هر دو جانب را بیمن آن خلاص  
پیدا آید ومن مجازات آن بر خود واجب گردانم وهمه عمر التزام شکر ومنت نمایم<sup>(۵۷)</sup>.  
قال ابن الأَکَّارِ: لَيْسَ فِي الدُّنْيَا أَفْضَلُ مِنَ الاجْتِهَادِ فِي الْعَمَلِ<sup>(۵۸)</sup>.

بزرگر گفت: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾<sup>(٥٩)</sup>، برکات کسب و میامن مجاهدت مردم را در معرض دوستکامی و مسرت آرد و بشاد کامی و بهجت آراسته گردند<sup>(٦٠)</sup>.

## ٢. احادیث نبوی

وَرُبَّمَا حَالَتْ الْمَوَدَّةُ إِلَى الْعَدَاوَةِ، وَصَارَتْ الْعَدَاوَةُ وِلَاءً وَصَدَاقَةً. وَلِهَذَا حَوَادِثُ وَعَلَلٌ وَتَجَارِبٌ، وَذُو الرَّأْيِ يُحَدِّثُ لِكُلِّ مَا يَحْدُثُ مِنْ ذَلِكَ رَأْيًا جَدِيدًا: أَمَّا مِنْ قِبَلِ الْعَدُوِّ فَبِالْبَاسِ، وَأَمَّا مِنْ قِبَلِ الصَّدِيقِ فَبِالِاسْتِنْسَانِ وَبِسِيَارِ دُوسْتِي اسْتِ كِه بِكَمَالِ لُطْفِ وَيْگَانْگِي رَسِيدِه بَاشِدْ وَنَمَا وَطَرَاوَتِ اَنْ بَرِ اَمْتَدَادِ رُوزْگَارِ بَاقِي مَانَدِه، نَاگَاهِ چِشْمِ زَخْمِي اِفْتَدِ وَبَعْدَاوَتِ وَاسْتِرَاذَتِ كَشِدْ؛ وَبَازِ عِدَاوَتِهَایِ قَدِيمِ وَعَصَبِيَّتِهَایِ مُورُوثِ بِيكِ مَجَامِلَتِ نَاجِيزِ گَرْدَدِ وَبِنَايِ مُوَدَّتِ وَاسَاسِ مَحَبَّتِ مُؤَكَّدِ وَمُسْتَحْكَمِ شُود. وَخِرْدَمَنْدِ رُوشَنِ رَایِ دَرِ هَرِ دُوِ بَابِ بَرِ قَضِيَّتِ فَرْمَانِ حَضْرَتِ نَبِيوتِ رُودِ، قَالِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ: (( أَحَبُّ حَبِيْبِكَ هَوْنَا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا؛ وَأَبْغَضُ بَغِيضِكَ هَوْنَا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيْبَكَ يَوْمًا مَا ))<sup>(٦١)</sup>.

قَالَ الْمَلِكُ: لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَسْتَطِيعُ الْأَعْرَاضَ عَمَّا فِي نَفْسِهِ، وَيَنْسَاهُ وَيَهْمِلُهُ، حَتَّى لَا يَذْكُرَ مِنْهُ شَيْئًا، وَلَا يَكُونَ لَهُ فِي نَفْسِهِ مَوْقِعٌ<sup>(٦٢)</sup>.

ملك گفت: چه خیر تواند بود در آن کس که از سهوهای دوستان اعراض نتواند نمود، واز سر حقد آزار چنان بر نتواند خاست که در مدت عمر بدان مراجعت نپیوندد، و بهیچ وقت ودر هیچ حال بر صحیفه ذل او از آن اندک و بسیار نشانی یافته نشود، و اعتذار و استغفار اصحاب را باهتزاز و استبشار تلقی نماید؟ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَلَا أَنْبَأَكُمْ بِشَرِّ النَّاسِ، مَنْ لَا يَقْبَلُ عُدْرًا وَلَا يَقْبَلُ عَثْرَةً<sup>(٦٣)</sup>.

فعلمت أم الأسد انه قد عجل في أمره؛ فأرسلت إلى الذين أمرؤا بقتله أن يؤخروه<sup>(٦٤)</sup>.

خبر آن بماندر شیر رسید، دانست که تعجیل کرده ست و جانب تمالك و تماسك را بی رعایت گذاشته؛ با خود اندیشید که زودتر بروم و فرزند خود را از وسوسه دیو لعین برهانم، چه گاهی که خشم بر ملك مستولی شود شیطان فتان نیز مسلط گردد. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِذَا اسْتَشَاطَ السُّلْطَانُ تَسَلَّطَ الشَّيْطَانُ<sup>(٦٥)</sup>.

## ٣. امثال و حکم

وَإِنَّ الارتفاعَ إِلَى الْمَنْزِلَةِ الشَّرِيفَةِ شَدِيدٌ، وَالانحِطاطَ مِنْهَا هَيِّنٌ؛ كَالْحَجْرِ الثَّقِيلِ: رَفَعُهُ مِنْ الْأَرْضِ إِلَى الْعَاتِقِ عَسِرٌ، وَوَضَعُهُ إِلَى الْأَرْضِ هَيِّنٌ. فَنَحْنُ أَحَقُّ أَنْ نَرُومَ مَا فَوْقَنَا مِنَ الْمَنَازِلِ، وَأَنْ نَلْتَمِسَ ذَلِكَ بِمُرُوعَتِنَا. ثُمَّ كَيْفَ نَقْنَعُ بِهَا وَنَحْنُ نَسْتَطِيعُ التَّحَوُّلَ عَنْهَا؟<sup>(٦٦)</sup>.

وبررفتن بر درجات شرف بسیار مؤونتست و فرو آمدن از مراتب عز اندک عوارض، چه سنگ گران را بتحمل مشقت فراوان از زمین بر کتف توان نهاد و بی تجشم زیادت بزمین انداخت. و هر که در کسب بزرگی مرد بلند همت را موافقت نماید معذور است که

إِذَا عَظَّمَ الْمَطْلُوبُ قَلَّ الْمُسَاعِدُ

وما سزاواریم بدانچه منزلت عالی جوئیم و بدین خمول و انحطاط راضی نباشیم<sup>(٦٧)</sup>.  
وَبَعْدُ فَاعْلَمُ أَنَّ الْفَأْسَ يُقَطَعُ بِهِ الشَّجَرُ، فَيَعُودُ يَنْبُتُ؛ وَالسَّيْفُ يَقْطَعُ اللَّحْمَ، ثُمَّ يَعُودُ فَيَنْدَمِلُ؛ وَأَنَّ اللِّسَانَ لَا يَنْدَمِلُ جُرْحُهُ وَلَا تُوَسِّي مَقَاطِعُهُ. وَأَنَّ النَّصْلَ مِنَ السَّهْمِ يَغِيبُ فِي اللَّحْمِ، ثُمَّ يُنْزَعُ فَيُخْرَجُ؛ وَأَشْبَاهَ النَّصْلِ مِنَ الْكَلَامِ إِذَا وَصَلْتَ إِلَى الْقَلْبِ لَمْ تُنْزَعْ وَلَمْ تُسْتَخْرَجْ. وَكُلُّ حَرِيْقٍ مُطْفِئٍ: فَلِنَّارِ الْمَاءِ، وَلِلْسَمِّ الدَّوَاءُ، وَلِلْحَزَنِ الصَّبْرُ؛....<sup>(٦٨)</sup>.

و بدان که اگر درختی آخر از بیخ او شاخی جهد و ببالد تا بقرار اصل باز شود، و اگر بشمشیر جراحی افتد هم علاج توان کرد و التیام پذیرد، و پیکان بیلک که در کسی نشیند بیرون آوردن آن هم ممکن گردد، و جراحی سخن هرگز علاج پذیر نباشد، و هر تیر که از گشاد زبان بدل رسد بر آوردن آن در امکان نیاید و درد آن ابد الدهر باقی ماند.

رُبَّ قَوْلٍ أَشَدَّ مِنْ صَوْلٍ

و هر سوزی را داروی است: آتش را آب، و زهر را تریاک، و غم را صبر،...<sup>(٦٩)</sup>.  
ثُمَّ إِنَّ الْجُرْدَ دَنَا مِنَ السَّنُورِ فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ حَالُكَ؟ قَالَ لَهُ السَّنُورُ: كَمَا تُحِبُّ: قِي ضَنْكَ وَضَيْقِ. قَالَ: وَأَنَا الْيَوْمَ شَرِيكَكَ فِي الْبَلَاءِ، وَكَسْتُ أَرْجُو لِنَفْسِي خَلَاصًا إِلَّا بِالذِّي أَرْجُو لَكَ فِيهِ الْخَلَاصَ. وَكَلَامِي هَذَا لَيْسَ فِيهِ كَذِبٌ وَلَا خَدِيعَةٌ<sup>(٧٠)</sup>.

پس نزدیک گریه رفت و پرسید که حال چیست؟ گفت: مقرون بابواب بلا و مشقت. موش گفت: لو لم أترك الكذب تأتت لتتركته تكرماً وتذمماً. هرگز هیچ شنوده ای از من جز راست؟ و من همیشه بغم تو شاد بود می و ناکامی ترا عین شاد کامی خود شمردمی، و نهمت بر آنچه بمضرت تو پیوندد مقصور داشتمی؛ لکن امروز شریک توأم در بلا، و خلاص خویش در آن می پندارم که بر خلاص تو مشتمل است،...<sup>(٧١)</sup>.

وَإِنَّهُ لَمَّا مَاتَ وَالِدِي غَلْبَتِي أَخِي عَلَى الْمَلِكِ، فَهَرَبْتُ مِنْ يَدِهِ حَذراً عَلَى نَفْسِي...<sup>(٧٢)</sup>.

چون پدر از ملک دنیا بنعیم آخرت انتقال کرد و برادر بر ملک مستولی شد من برای صیانت ذات بترک شهر و وطن بگفتم و از نزاع بی فایده احتراز لازم شمردم، و با خود گفتم:

إِذَا نَزَلَ بِكَ الشَّرُّ فَافْعُدْ<sup>(٧٣)</sup>.

٤. ابیات از شعر عربی

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَدْعُوَ غَدًا رَهْطًا لِيَأْكُلُوا عِنْدَنَا، فَاصْنَعِي لَهُمْ طَعَامًا. فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: كَيْفَ تَدْعُو النَّاسَ إِلَى طَعَامِكَ، وَلَيْسَ فِي بَيْتِكَ فَضْلٌ عَنْ عِيَالِكَ؟ وَأَنْتَ رَجُلٌ لَا تُبْقِي شَيْئًا وَلَا تَدَّخِرُهُ. قَالَ الرَّجُلُ: لَا تَنْدَمِي عَلَى شَيْءٍ أَطْعَمْتَهُ وَأَنْفَقْتَاهُ: فَإِنَّ الْجَمْعَ وَالْإِدْخَارَ رَبِّمَا كَانَتْ عَاقِبَتُهُ كَعَاقِبَةِ الذَّنْبِ قَالَتِ الْمَرْأَةُ وَكَيْفَ كَانَ ذَلِكَ؟<sup>(٧٤)</sup>.

می خواهم فردا طایفه ای را بخوانم و ضیافتی سازم که عزیزی رسیده است. زن گفت: مردمان را چه می خوانی و در خانه کفاف عیال موجود نه! آخر هرگز از فردا نخواهی اندیشید و دل تو بفرزندان و اعقاب نخواهد نگرست؟ مرد گفت:

عَازِلْتِي إِنَّ بَعْضَ اللُّومِ مَعْفَةٌ

وَهَلْ مَتَاعٌ وَإِنْ بَقِيَّتُهُ بَاقٍ

اگر توفیق احسان و مجال انفاقی باشد بدان ندامت شرط نیست، که جمع و ادخار نامبارکست، و فرجام آن نامحمود، چنانکه از آن گرگ بود. زن پرسید که: چگونه است آن؟<sup>(٧٥)</sup>.

زَعَمُوا أَنَّ لَبُوءَةً كَانَتْ فِي غَيْضَةِ<sup>(٧٦)</sup>، وَلَهَا شِبْلَانِ؛ وَأَنَّهَا خَرَجَتْ فِي طَلَبِ الصَّيْدِ وَخَلَّفَتْهُمَا فِي كَهْفِهِمَا؛ فَمَرَّ بِهِمَا إِسْوَارٌ فَحَمَلَ عَلَيْهِمَا وَرَمَاهُمَا فَقَتَلَهُمَا، وَسَلَخَ جِلْدَيْهِمَا فَاحْتَقَبَهُمَا<sup>(٧٧)</sup>، وَأَنْصَرَفَ بِهِمَا إِلَى مَنْزِلِهِ، ثُمَّ إِنَّهَا رَجَعَتْ. فَلَمَّا رَأَتْ مَا حَلَّ بِهِمَا مِنَ الْأَمْرِ الْفَظِيعِ اضْطَرَبَتْ ظَهْرًا لِبَطْنٍ وَصَاحَتْ وَضَجَّتْ. وَكَانَ إِلَى جَنْبِهَا شَعْبَرٌ. فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ مِنْ صِيَّاحِهَا قَالَ لَهُ: مَا هَذَا الَّذِي تَصْنَعِينَ؟ وَمَا نَزَلَ بِكَ...؟<sup>(٧٨)</sup>.

آورده اند که شیری ماده با دو بچه در بیشه ای وطن داشت

فِي صَحْنٍ آجَامٍ حَصَاها لَوْ لٌ وَتُرَابُهَا مِسْكٌ يُشَابُّ بِعَنْبَرٍ  
مُخْضَرَّةٌ وَالْغَيْثُ لَيْسَ بِسَاكِبٍ  
وَمُضِيئَةٌ وَاللَّيْلُ لَيْسَ بِمُقَمِّرٍ

ظَهَرَتْ لِمُخْتَرِقِ الشَّمَالِ وَجَاوَرَتْ

ظُلَّلَ الْغَمَامُ الصَّائِبِ الْمُسْتَعْرِزِ

روزی بطلب صید از بیشه بیرون رفت تیراندازی بیامد و هر دو بچه او را بکشت و پوست بکشید. چون شیر باز آمد و بچگان را از آن گونه بر زمین افکنده دید فریاد و نفییر باآسمان رسانید. و در همسایگی او شکالی پیر بود، چون آواز او بشنود بنزدیک او رفت و گفت: موجب ضجرت چیست؟...<sup>(٧٩)</sup>.

۵. ابیات از شعر فارسی

قَالَ مَلِكُ الْفَيْلَةِ: فَمَا الرَّسَالَةُ؟ قَالَتْ: يَقُولُ لَكَ: إِنَّ مِنْ عَرَفَ فَضْلَ قُوَّتِهِ عَلَى الضُّعْفَاءِ، فَاعْتَرَى بِذَلِكَ فِي شَأْنِ الْأَقْوِيَاءِ، فَيَأْسَأُ لَهُمْ عَلَى الضُّعْفَاءِ، كَانَتْ قُوَّتُهُ وَبَالًا عَلَيْهِ. وَأَنْتَ قَدْ عَرَفْتَ فَضْلَ قُوَّتِكَ عَلَى الدَّوَابِّ، فَغَرَّكَ ذَلِكَ؛ فَعَمَدْتَ إِلَى الْعَيْنِ الَّتِي تُسَمَّى بِاسْمِي، فَشَرِبْتَ مِنْهَا، وَكَدَّرْتَهَا. فَأَرْسَلَنِي إِلَيْكَ: فَأَنْذِرُكَ أَلَّا تَعُودَ إِلَى مِثْلِ ذَلِكَ. وَإِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ أُعْشَّ بِصَرَكَ، وَأُتْلِفَ نَفْسَكَ. وَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِنْ رِسَالَتِي، فَهَلِّمْ إِلَى الْعَيْنِ مِنْ سَاعَتِكَ: فَإِنِّي مُوَأْفِيكَ بِهَا<sup>(۸۰)</sup>.

پیل پرسید که: رسالت چیست؟ گفت: ماه می گوید (( هرکه فضل قوت بر ضعیفان ببندد بدان مغرور گردد، خواهد که دیگران را اگر چه از وی قوی تر باشند دست گزائی کند، هر اینه قوت او راهبر فضیحت و دلیل هلاک شود. و تو بدانچه بر دیگر چهارپایان خود را راجح می شناسی در غرور افتاده ای.

دیو کانجا رسید سر بنهد

مرغ کانجا رسید پر بنهد

نرود جز ببدرقه گردون

از هوا و زمین او بیرون

و کار بدانجا رسید که قصد چشمه ای کردی که بنام من معروفست و لشکر را بدان موضع بردی و آب آن تیره گردانید. بدین رسالت ترا تنبیه واجب داشتم. اگر بخویشتن نزدیک نشستی و از این اقدام اعراض نمود فبها و نِعَمَت، وَاِلَّا بِيَايِمِ وِجْمَهَاتِ بَرِ كُنْمِ وَهَرَجِهَ زَارْتَرْتِ بَكْشَمِ. وَاِگَرِ دَرِ اِيْنِ پِيْغَامِ بَشْكَ مِيْ بَاشِيْ اِيْنِ سَاعَتِ بِيَا كِه مَن دَرِ چِشْمِه حَاضِرْمِ ((<sup>(۸۱)</sup>.

إِنَّ الْعَاقِلَ يَعُدُّ أَبْوِيَهُ أَصْدِقَاءَ، وَالْإِخْوَةَ رُفَقَاءَ، وَالْأَزْوَاجَ إِفْقَاءَ، وَالْبَنِينَ ذِكْرًا، وَالْبَنَاتِ خُصْمَاءَ، وَالْأَقْرَابَ غُرْمَاءَ وَيَعُدُّ نَفْسَهُ فَرِيدًا. وَأَنَا الْفَرِيدُ الْوَحِيدُ الْغَرِيبُ الطَّرِيدُ، قَدْ تَزَوَّدْتُ مِنْ عِنْدِكُمْ مِنَ الْحَزْنِ عِبْنًا ثَقِيلًا، لَا يَحْمِلُهُ مَعِيَ أَحَدٌ، وَأَنَا ذَاهِبٌ فَعَلَيْكَ مَنِّي السَّلَامُ<sup>(۸۲)</sup>.

و حکما مادر و پدر را بمنزلت دوستان دانند، و برادر را در محل رفیق، و زن را بمنابیت اَلیف شمزند، و اقربا را در رتبت غریمان، و دختر را در موازنهٔ خصمان دانند، و پسر را برای بقای ذکر خواهند، و در نفس و ذات خویشتن را یکتا شناسند و در عزت آن کس را شرکت ندهند. چه هرگاه

که مهمی حادث گردد هرکس بگوشه ای نشینند و بهیچ تأویل خود را از برای دیگران در میان نهند.

اشدت زالی بروستای جکاو

مهستی نام دختری ودو گاو

نو عروسی چو سروتر بالان

گشت روزی زچشم بد نالان

گشت پدرش چو ماه نو باریک

شد جهان بیش پیر زن تاریک

دلشن آتش گرفت وسوخت جگر

که نیازی چنو نداشت دگر

از قضا گاو زالك از پی خورد

پوز روزی بدیگش اندر کرد

ماند چون پای مُقعد اندر ریگ

آن سر مرده ریگش اندر دیگ

گاو مانند دیوی از دوزخ

سوی آن زال تاخت از مطبخ

زال پنداشت هست عزرائیل

بانگ برداشت پیش گاو نبیل

ومن امروز از همه<sup>٦</sup> علیق منقطع شده ام واز همه<sup>٦</sup> خلیق مفرد گشته، واز خدمت تو چندان توشه<sup>٦</sup> غم برداشته ام که راحله<sup>٦</sup> من بدان گران بار شده است، وکدام جانور طاقت تحمل آن دارد؟!...<sup>(٨٣)</sup>.

٦. اظناب واسهاب<sup>(٨٤)</sup>

زَعَمُوا أَنَّ قِرْدًا يُقَالُ لَهُ مَاهِرٌ، كَانَ مَلِكِ الْقِرْدَةِ، وَكَانَ قَدْ كَبِرَ وَهَرِمَ، فَوَثَبَ عَلَيْهِ قِرْدٌ مِنْ بَيْتِ الْمَمْلَكَةِ فَتَغَلَّبَ عَلَيْهِ، وَأَخَذَ مَكَانَهُ. فَخَرَجَ هَارِبًا عَلَى وَجْهِهِ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى السَّاحِلِ<sup>(٨٥)</sup>.

در جزیره ای بوزینگان بسیار بودند، وکار دانا نام ملکی داشتند، با مهابت وافر وسیاست کامل وفرمان نافذ وعدل شامل. چون ایام جوانی که بهار عمر وموسم کامرانی است بگذشت ضعف پیری در اطراف پیدا آمد و اثر خویش در قوت ذات ونور بصر شایع گردانید.

إِنَّ الزَّمَانَ إِذَا تَتَابَعَ خَطْوُهُ

## سَبَقَ الطَّلُوبَ وَأَدْرَكَ المَطْلُوبَا

وعادت زمانه خود همین است که طراوت جوانی بذبول پیری بدل می کند وذل درویشی را برغر توانگری استیلا می دهد.

شَبَابٌ وَشَيْبٌ وَافْتِقَارٌ وَثَرْوَةٌ

فَلِلَّهِ هَذَا الدَّهْرُ كَيْفَ تَرَدَّدَا

خویشتن را در لباس عروسان بجهانیان می نماید وزینت وزیور مموه بر دل وجان هر يك عرض می دهد. آرایش ظاهر را مدد غرور بی خردان گردانیده ست ونمایش بی اصل را مایه شره وفریب حریصان کرده، تا همگان در دام آفت او می افتند واسیر مراد وهوای او می شوند. از خبث باطن ومکر خلقتش غافل واز دناعت طبع وسستی عهدش بی خبر هست چون مار گرزه دولت دهر

نرم ورنگین واندرون پر زهر

در غرورش، توانگر ودوریش

شاد همچون خیال گنج اندیش

وخردمند بدین معانی التفات ننماید، ودل در طلب جاه فانی نبندد، وروی بکسب خیر باقی آرد، زیرا که جاه وعمر دنیا ناپای داراست، واگر از مال چیزی بدست آید هم بر لب گور بیاید گذاشت تاسگان دندان تیز کرده در وی افتند که (( میراث حلال است )) چیست دنیا وخلق واستظهار؟

خاکدانی پر از سگ ومردار

بهر يك خامش این همه فریاد

بهر يك توده خاك این همه باد

در جمله ذکر پیری وضعف کاردانه فاش شد، وحشمت ملك وهیبت او نقصان فاحش پذیرفت. از اقبای وی جوانی تازه در رسید که آثار سعادت در ناصیت وی ظاهر بود، ومخایل اقبال ودولت در حرکات وسکنات وی پیدا، واستحقاق وی برتبت پادشاهی ومنزلت جهان داری معلوم، واستقلال وی تقدیم ابواب سیاست وتمهید اسباب ایالت را مقرر

حَدَّثَ يُوقِّرُهُ الحِجَى فَكَأَنَّهُ

أَخَذَ الوَقَارَ مِنَ المَشْيِبِ الشَّامِلِ

وبدقايق حيلت گرد استمالت لشكر برآمد ونواخت وتألف ومراعات رعيت پيشه كرد، تا دوستی او در ضمائر قرار گرفت ودلهای همه بر طاعت و متابعت او بیار امید. پیر فرتوت را از میان کار بیرون آوردند وزمام مُلک بدو سپرد. بیچاره را باضطرار جلا اختیار بایست کرد وبطرفی از ساحل دریا کشید<sup>(٨٦)</sup>.

زَعَمُوا أَنَّ أَرْبَعَةَ نَفَرٍ اصْطَحَبُوا فِي طَرِيقٍ وَاحِدَةٍ، أَحَدُهُمْ ابْنُ مَلِكٍ وَالثَّانِي ابْنُ تَاجِرٍ وَالثَّلَاثُ ابْنُ شَرِيفٍ ذُو جَمَالٍ وَالرَّابِعُ ابْنُ أَكَّارٍ<sup>(٨٧)</sup>....<sup>(٨٨)</sup>.

آورده اند که چهار کس در راهی یکجا افتادند: اول پادشاه زاده ای که آثار طهارت عرق و شرف منصب در حرکات و سکنات وی ظاهر بود و علامات اقبال و امارات دولت در افعال و اخلاق وی واضح، و استحقاق وی منزلت مملکت و رتبت سلطنت را معلوم

عالمی در يك قبا و لشکری در يك بدن

وَلَمْ أَرَ أَمْثَالَ الرَّجَالِ تَفَاوَتَتْ

لَدَى الْمَجْدِ حَتَّى عَدَّ أَلْفًا بَوَاحِدٍ

دوم توانگر بچه ای نو خط که حور بهشت بیش جمالش سجده بردی و شیر سوار فلک پیش رخسارش پیاده شدی، طراوتی با لطافت، لباقتی بی نهایت

كَأَنَّ اخْضِرَارًا فِي أَسْيَلِ عِذَارِهِ

دَبِيبٌ نِمَالٍ فِي الْعَبِيرِ الْمُرَجَّجِ

من غلام آن خط مشکین که گهوئی مورچه

پای مشک آلود بر برگ گل و نسرين نهاد

وسوم بازرگان بچه ای هشیار کاردان وافر حزم کامل خرد صایب رای ثاقب فکرت

جَوَادٌ نَجِيحٌ أَخُو مَأْقِطٍ

نِقَابٌ يُحَدِّثُ بِالْغَائِبِ

وچهارم برزیگر بچه ای توانا، بازور، ودر ابواب زراعت بصارتی شامل ودر اصناف

حراثت هدایتی تمام، در عمارت دستی چون ابر نیسان مبارك ودر کسب قدمی مانند کوه  
تهلان ثابت .

وَعَجِبْتُ مِنْ أَرْضٍ سَحَابٌ أَكْفَهُمْ

مِنْ فَوْقِهَا وَصُخُورُهَا لَا تُورِقُ<sup>(٨٩)</sup>

٧. استعاره<sup>(٩٠)</sup>

زَعَمُوا أَنَّ جَمَاعَةً مِنَ الْقَرْدَةِ كَانُوا سَكَّانًا فِي جَبَلٍ، فَالْتَمَسُوا فِي لَيْلَةٍ بَارِدَةٍ ذَاتِ رِيَّاحٍ  
وَأَمْطَارٍ نَارًا<sup>(٩١)</sup>.

آورده اند که جماعتی از بوزینگان در کوهی بودند، چون شاه سیارگان بافق مغربی  
خرامید و جمال جهان آرای را بنقاب ظلام بپوشانید سپاه زنگ بغیبت او بر لشکر روم چیره  
گشت و شبی چون کار عاصی روز محشر درآمد. باد شمال عنان گشاده و رکاب گران کرده بر  
بوزینگان شبیخون آورد<sup>(٩٢)</sup>.

٨. تشبیه<sup>(٩٣)</sup>

زَعَمُوا أَنَّ نَاسِكًا مِنَ النَّسَّاكِ كَانَ بِأَرْضِ جُرْجَانَ<sup>(٩٤)</sup> وَكَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ، فَمَكَثَا زَمَانًا لَمْ  
يُرْزَقَا وَكَلَدًا، ثُمَّ حَمَلَتْ مِنْهُ بَعْدَ الْإِيَّاسِ<sup>(٩٥)</sup>.

آورده اند که زاهدی زنی پاکیزه اطراف را که عکس رخسارش ساقه<sup>٤</sup> صبح صادق را  
مایه داده بود و رنگ زلفش طلپعه<sup>٤</sup> شب را مدد کرده  
مُخَصَّرَةَ الْأَوْسَاطِ زَانَتْ عُقُودَهَا

بِأَحْسَنَ مِمَّا زَيَّنَّتْهَا عُقُودُهَا

در حکم خود آورده بود و نیک حرص می نمود بر آنچه او را فرزندی باشد. چون  
یکجندی بگذشت و اتفاق نیفتاد نومید گشت. پس از یأس ایزد تعالی رحمت کرد وزن را حبلی  
پیدا آمد<sup>(٩٦)</sup>.

### نتیجه گیری

پس از سیر در زمینه بحث پژوهندگان بدین نتایجی زیر رسیده است از آنها:

١. کتاب کلپله و دمنه مجموعه ای افسانه ها و حکایات هندی از زبان حیوانات است که همواره نتیجه<sup>٤</sup> آنها  
پند و عبرت است.
٢. در باب ترجمه<sup>٤</sup> کلپله و دمنه باید گفت که نخستین بار برزویه<sup>٤</sup> طبیب مروزی در عهد ساسانیان، کلپله  
و دمنه را از سانسکریت به زبان پهلوی بازگرداند و باب های و حکایاتی چند بر آن افزود.
٣. باب های فعلی کتاب، روی هم بیست و یک باب است؛ که بعضی از آن در نسخه<sup>٤</sup> عربی یا فارسی نیست،  
از قدیم در میان محققان اختلاف بوده است.
٤. نصر الله منشی ترجمه<sup>٤</sup> کلپله و دمنه را به نام بهرام شاه غزنوی پرداخت، و از این روی این ترجمه به  
کلپله و دمنه<sup>٤</sup> بهرامشاهی نیز شهرت یافت.
٥. ترجمه<sup>٤</sup> کلپله و دمنه ابو المعالی از حیث سلامت انشاء و قوت ترکیب عبارات و حسن سبک و آراستگی کلام  
یکی از عالی ترین نمونه های نثر پارسی است.
٦. این ترجمه به متابعت از اصل نبوده و ترجمه و نگارشی آزاد ساخته و پرداخته، در شیوه<sup>٤</sup> نشر مصنوع  
کتابش نمونه<sup>٤</sup> اعلای زیبایی و روشنی و بلاغت به شمار می رود.

۷. ابو المعالی نصر الله منشی تا چه حد بر ادب پارسی و ادب عربی تسلط داشته است.
۸. استشهد بآیات وامثال واشعار تازی و پارسی و به کار بردن استعاره و تشبیه و کنایات از ویژگیهای ترجمه<sup>۶</sup> ابو المعالی نصر الله منشی محسوب می شود.
۹. کلیله و دمنه<sup>۶</sup> بهرامشاهی از حیث سبک نویسندگی اهمیت و شهرت خاص یافته است، و نثر فنی نسبتاً مصنوع او بعدها مورد تقلید و پیروی کسانی مانند و صاف، جوینی، جرفاذقانی، سعد الدین و راوینی و دیگران شد.

## پاورقی ها

- ۱- ابن علاء الدوله<sup>۶</sup> سمرقندی، از امیر زادگان و رجال قرن نهم هجری. پدرش از ندیمان شاهرخ میزرا محسوب میشد. او خود در هرات از مقربان ابو الغازی حسین میرزا و امیر علیشیر نوائی بود. کتاب معروف وی تذکرت الشعراء است که در حدود ۸۹۲ هـ. ق تألیف شده و در آن شرح حال ۱۰۵ تن از شاعران فارسی زبان آمده است.
- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۵، جلد پنجم، اعلام، ص ۵۴۳.
- ۲- سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، محمد تقی بهار، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۸۱، جلد دوم، ص ۲۵۵.
- ۳- دایره المعارف فارسی، غلام حسین مصاحب، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۰، جلد دوم، بخش دوم، ص ۳۰۳۱.
- ۴- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات فقتوس، تهران، ۱۳۸۵، جلد دوم، ص ۹۴۸.
- ۵- سبک شناسی، ج ۲، ص ۲۵۵.
- ۶- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۴۸.
- ۷- جوامع الحکایات و لوامع الروایات، نور الدین عوفی، تصحیح: دکتر بانو مصفا ((کرنمی))، انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۸۷.
- ۸- منبع قبلی، ص ۲۸۷.
- ۹- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۴۹.
- ۱۰- لباب الالباب، نور الدین عوفی، باهتمام و تصحیح: ادوارد براون، دار الفنون، کمبرج، انکلسنتان، ۱۳۲۱، ج ۱، ص ۹۲-۹۳.
- ۱۱- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۴۹.
- ۱۲- سبک شناسی، ج ۲، ص ۲۵۶.
- ۱۳- دایره المعارف فارسی، جلد دوم، بخش دوم، ص ۳۰۳۱.
- ۱۴- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۴۸.
- ۱۵- لباب الالباب، ج ۱، ص ۹۲.
- ۱۶- ترجمه<sup>۶</sup> کلیله و دمنه، ابو المعالی نصر الله منشی، باهتمام عبد العظیم قریب، تهران، ۱۳۱۱، ص ل ز - ل ج.
- ۱۷- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۵۰.

- ١٨- فن نثر در ادب پارسی، دکتر حسین خطیبی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۸۶، ص ۴۴۶-۴۴۷.
- ١٩- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۵۱.
- ٢٠- کلیله و دمنه، ابو المعالی، تصحیح و توضیح مینوی، ص ز.
- ٢١- Panchatantra
- ٢٢- دیوان رودکی سمرقندی، سعید نفیسی، چاپ چهارم، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۵، ص ۲۷.
- ٢٣- رودکی سر آمد شاعران فارسی، منوچهر اکبری، مؤسسه خانه کتاب، تهران، ۱۳۸۷، ص ۲۰۰.
- ٢٤- رودکی سرآمد شاعران فارسی، ص ۲۰۱.
- ٢٥- سبک شناسی، ج ۲، ص ۲۵۷.
- ٢٦- فن نثر در ادب پارسی، ص ۴۳۵.
- ٢٧- سبک شناسی، ج ۲، ص ۲۵۷.
- ٢٨- کلیله و دمنه، ابو المعالی، تصحیح و توضیح مینوی، ص ح.
- ٢٩- Tantrakhyayika
- ٣٠- پنچانتترا، دکتر ایندو شیکهر، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۱، ص ا - ب.
- ٣١- پنچانتترا، ص ۱۶.
- ٣٢- فرهنگ ایران زمین، آقای محمد جعفر محبوب، تهران، ۱۳۳۶، ج ۵، ص ۱۱۲-۱۱۵.
- ٣٣- الفهرست، ص ۳۰۴.
- ٣٤- تاریخ ادبیات سنسکریت، آتور کیت، اکسفورد، ۱۹۴۸، ص ۳۵۲-۳۵۳.
- ٣٥- فرهنگ ایران زمین، ج ۵، ص ۱۱۲-۱۱۵.
- ٣٦- پنچانتترا، ص ۱۸.
- ٣٧- سبک شناسی، ج ۲، ص ۲۵۸.
- ٣٨- فن نثر در ادب پارسی، ص ۴۴۳-۴۴۴.
- ٣٩- كشف الظنون عن اسامي الكتب والفنون، الحاجي خليفة (مصطفى بن عبد الله)، وكالة المعارف الجلیلة، ۱۹۴۱، ج ۲، ص ۳۲۹-۳۳۰.
- ٤٠- ابان بن عبد الحمید بن لاحق بن عفیر رقاشی (۸۱۵-۷۵۰ میلادی) از نزدیکان برامکه بود و غیر از نظم کلیله و دمنه، کتب دیگری نیز از فارسی به نظم عربی در آورد که ابن الندیم در الفهرست بدان اشاره می کند و از آن جمله است (( سیره انوشیروان )) و (( بلوهرد بوذاسف )) و (( سندباد )) و (( کتاب مزدک )).
- جهشیاری، ابن عبدوس در کتاب ((الوزراء والکتاب)) می نویسد: یحیی بن خالد می خواست کتاب کلیله و دمنه را حفظ کند؛ از این روی ابان بن عبد الحمید را بر آن داشت تا آن را به شعر عربی در آورد و او این کتاب را، در چهارده هزار بیت منظوم ساخت. وی از نزدیکان یحیی بن خالد و جعفر بن یحیی برمکی بود و سمت مقلد دیوان او آنچه را لازم می دید حذف می کرد یا تغییر می داد و آنچه را می بایست خوانده شود، معلوم می ساخت و حتی یکبار، شعر ابو نواس را نیز حذف کرد. ( الفهرست، ص

- ١٧٢-٢٣٢؛ الوزراء والكتاب، ابو عبد الله محمد بن عبدوس الجهشيارى، تحقيق: مصطفى السقا الأبيارى وعبد الحفيظ شلبي، مطبعة البابي الحلبي، القاهرة، ١٩٥٥، ص (١٦٥).
- ٤١- رودكى سرآمد شاعران فارسى، ص ٢٠٢.
- ٤٢- فن نثر در ادب پارسى، ص ٤٤٥.
- ٤٣- پنجانتترا، ص ٢١.
- ٤٤- نظام الدين محمد بن محمد، در اواسط قرن پنجم هجرى متولد شد وطبق روايت ابن جوزى، در سال ٥٠٩ در گذشت. پدر بزرگ مادرى او. هبار نام داشت ودر مدرسه نظاميه بغداد كه در سال ٤٥٩ تأسيس شده بود؛ درس خوانده است.
- دائرة المعارف فارسى، ج ٢، ص ٤٠١-٤٠٢.
- ٤٥- فن نثر در ادب پارسى، ص ٤٤٥.
- ٤٦- وفيات الاعيان وابناء الزمان، ابن خلكان (ابو العباس شمس الدين احمد بن محمد بن ابي بكر)، دار صادر، بيروت، ١٩٧٠، ج ١، ص ٧٢.
- ٤٧- پنجانتترا، ص ٢١.
- ٤٨- احمد بن عبد الله بن سليمان شاعر ولغوى معروف عرب (ولادت ٣٦٣- وفات ٤٤٩ هـ. ق) وى نحو ولغت را در معره از پدر خود ودر حلب از محمد بن عبد الله سعد نحوى فراگرفت ودر ٣٦٧ هـ. ق. بسبب آبله نابينا شد. از آثار او شرح اشعار متنبى بنام ((كتاب لامع غريزى)) واختصار ديوان ابى تمام وشرح آن بنام ((ذكرى حبيب)) وشرح ديوان بخترى بنام ((غيث الوليد)) وشرح ديوان متنبى بنام ((معجز احمد)) و((رساله الغفران)) را بايد نام برد.
- فرهنگ فارسى، دكتور محمد معين، جلد ٥، اعلام، ص ٩٠.
- ٤٩- فن نثر در ادب پارسى، ص ٤٤٥.
- ٥٠- تاريخ نظم ونثر در ايران ودر زبان فارسى، سعيد نفيسى، كتابفروشى فروغى، تهران، ١٣٤٤، ص ١١٦-١١٧.
- ٥١- دايره المعارف فارسى، جلد دوم، بخش اول، ص ٢٢٥٩. ١ - كليله ودمنه، تأليف الفيلسوف الهندي بيدبا، نقله الى العربية: عبد الله ابن المقفع، حققه نيهان شهاب احمد، الطبعة الاولى، المكتبة الحديثة ناشرون، بيروت، ٢٠٠٩، باب اليوم والغربان، ص ١٠٦.
- ٥٢ - كليله ودمنه، ابو المعالى، باب بوف وزاغ، ص ٢٠٧.
- ٥٣ - القرآن الكريم، سورة الاسراء، آية: ٨١.
- ٥٤ - كليله ودمنه، ابن المقفع، باب الناسك وابن عرس، ص ١٢٤.
- ٥٥ - القرآن الكريم، سورة الأنفال، آية: ٦١.
- ٥٦ - كليله ودمنه، ابو المعالى، باب كربه وموش، ص ٢٧٠-٢٧١.
- ٥٧ - كليله ودمنه، ابن المقفع، باب ابن الملك واصحابه، ص ١٥٩.
- ٥٨ - القرآن الكريم، سورة العنكبوت، آية ٦٩.
- ٥٩ - كليله ودمنه، ابو المعالى، باب شاهزاده وياران او، ص ٤١١.

- ٦٠ - كليلة ودمنة، ابن المقفع، باب الناسك وابن عرس، ص. ١٢٣.
- ٦١ - كليله ودمنه، ابو المعالي، باب كربه وموش، ص. ٢٦٧.
- ٦٢ - كليلة ودمنة، ابن المقفع، باب ابن الملك والطائر فنزه، ص. ١٣٠.
- ٦٤ - كليله ودمنه، ابو المعالي، باب پادشاه وفتزه، ص. ٢٩٩.
- ٦٥ - كليلة ودمنة، ابن المقفع، باب الاسد والشعير الناسك وهو ابن اوى، ص. ١٣٦.
- ٦٦ - كليله ودمنه، ابو المعالي، باب شير وشغال، ص. ٣١٩.
- ٦٧ - كليلة ودمنة، ابن المقفع، باب الاسد والثور، ص. ٥٠.
- ٦٨ - كليله ودمنه، ابو المعالي، باب شير وكاو، ص. ٦٤.
- ٦٩ - كليلة ودمنة، ابن المقفع، باب البوم والغربان، ص. ١٠٦.
- ٧٠ - كليله ودمنه، ابو المعالي، باب بوف وزاغ، ص. ٢٠٩.
- ٧١ - كليلة ودمنة، ابن المقفع، باب الناسك وابن عرس، ص. ١٢٤.
- ٧٢ - كليله ودمنه، ابو المعالي، باب كربه وموش، ص. ٢٦٩.
- ٧٣ - كليلة ودمنة، ابن المقفع، باب ابن الملك واصحابه، ص. ١٦١.
- ٧٤ - كليله ودمنه، ابو المعالي، باب شاهزاده وياران او، ص. ٤١٣.
- ٧٥ - كليلة ودمنة، ابن المقفع، باب الحمامة المطوقة، ص. ٩٣.
- ٧٦ - كليله ودمنه، ابو المعالي، باب دوستى كبوتر وزاغ وموش وباخه وآهو، ص ١٧١-١٧٢.
- ٧٧ - أجمّة.
- ٧٨ - ربطهما في مؤخر الرجل أو القتب.
- ٧٩ - كليلة ودمنة، ابن المقفع، باب اللبوة والاسوار والشعير، ص ١٤٩ - ١٥٠.
- ٨٠ - كليله ودمنه، ابو المعالي، باب تيرانداز وماده شير، ص ٣٣٥ - ٣٣٦.
- ٨١ - كليلة ودمنة، ابن المقفع، باب البوم والغربان، ص ١٠٤ - ١٠٥.
- ٨٢ - كليله ودمنه، ابو المعالي، باب بوف وزاغ، ص ٢٠٤ - ٢٠٥.
- ٨٣ - كليلة ودمنة، ابن المقفع، باب ابن الملك والطائر فنزة، ص. ١٢٨.
- ٨٤ - كليله ودمنه، ابو المعالي، باب پادشاه وفتزه، ص ٢٨٧ - ٢٩٠.
- ٨٥ - در علم معانى، معينى را بقصد تأكيد، روشنگرى، اعتراض، وجز اينها به الفاظى بيش از اندازه آوردن. اطنابى بى فايده را كه رعايت غرضى در آن نشده باشد. اطناب ممل.
- دايره المعارف فارسى، جلد اول، ص. ١٦٧.
- ٨٦ - كليلة ودمنة، ابن المقفع، باب القرد والغليم، ص. ١١٧.
- ٨٧ - كليله ودمنه، ابو المعالي، باب بوزينه وباخه، ص. ٢٣٨ - ٢٤٠.
- ٨٨ - الأكار: الحراث.
- ٨٩ - كليلة ودمنة، ابن المقفع، باب ابن الملك وأصحابه، ص. ١٥٩.
- ٩٠ - كليله ودمنه، ابو المعالي، باب شاهزاده وياران او، ص ٤٠٩ - ٤١٠.

٩١ - استعاره: در علم بیان، مجازی با علاقة مشابهت؛ به عبارت دیگر، بکار بردن لفظی به مجاز در معنی لفظی دیگر بسبب مشابهتی که میان معنی آن دو هست، و در حقیقت، بسبب اشتراك آن دو در صفتی واحد.

دایره المعارف فارسی، جلد اول، ص. ١٢٨.

٩٢ - کلیة ودمنة، ابن المقفع، باب الاسد والثور، ص. ٧٢.

٩٣ - کلیله ودمنه، ابو المعالی، باب شیر وگاو، ص. ١١٦.

٩٤ - تشبیه: در علم بیان، مانند کردن دو چیز در صفتی بیکدیگر: مانند (اسدی): عذاری چو گل خاطر افروز دید تشبیه دارای چهار رکن است (١) مشبه (مانند شده، عذار)؛ (٢) مشبه به (آنچه مشبه را بدان مانند کرده اند، گل)؛ (٣) ادوات تشبیه (چو)؛ (٤) وجه شبه (صفت مشترك میان مشبه و مشبه به خاطر افروزی). مشبه و مشبه به را طرفین تشبیه نیز خوانند. شرط لازم در تشبیه قویتر یکی از طرف وصف است، و بر چند گونه است.

دایره المعارف فارسی، جلد اول، ص. ١٣٨٠.

٩٥ - بلد بفارس.

٩٦ - کلیة ودمنة، ابن المقفع، باب الناسك وابن عرس، ص. ١٢١.

٩٧ - کلیله ودمنه، ابو المعالی، باب زاهد وراسو، ص. ٢٦١-٢٦٢.

## (Bibliography)

### منابع و مأخذ متن

#### منابع عربی

١. القرآن الکریم
٢. ابن الندیم، محمد اسحاق، الفهرست، القاهرة، ١٣٤٨.
٣. ابن خلکان، ابو العباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر، وفيات الاعیان وانباء ابناء الزمان، دار صادر، بیروت، ١٩٧٠.
٤. الزاملی، حاکم عباس، مفهوم اسطوره و افسانه و معانی آن در شاهنامه و کلیله و دمنه، رساله ماجستير، کلیة اللغات/ جامعة بغداد ٢٠١١، ١٤٣٢ هـ.
٥. الجهشيارى، ابو عبد الله محمد بن عبدوس، الوزراء والكتاب، تحقیق: مصطفى السقا الابياري و عبد الحفيظ شلبي، مطبعة البابي الحلبي، القاهرة، ١٩٥٥.
٦. الحاجي خليفة، مصطفى بن عبد الله، كشف الظنون عن اسامي الكتب والفنون، وكالة المعارف الجليلية، ١٩٤١.
٧. بدوي، أمين عبد المجيد، القصة في الادب الفارسي، دار المعارف، القاهرة، ١٩٦٤.
٨. بيدبا، کلیله ودمنة، نقله الى العربية: عبد الله ابن المقفع، تحقیق: نبهان شهاب احمد، الطبعة الاولى، المكتبة الحديثة ناشرون، بیروت، ٢٠٠٩.
٩. رفاعي، احمد فريد، عصر المأمون، الطبعة الاولى، دار الكتب المصرية، القاهرة، ١٩٢٧.

## منابع فارسی:

١. ابو المعالی، نصر الله منشی، ترجمهٔ کلیله و دمنه، بأهتمام عبد العظیم قریب، تهران، ١٣١١.
٢. اکبری، منوچهر، رودکی سرآمد شاعران فارسی، مؤسسهٔ خانه کتاب، تهران، ١٣٨٧.
٣. آدینفر، محمود باقری، دائرة المعارف زرین با اطلاعات عمومی، انتشارات زرین، ١٣٩٦.
٤. آشتیانی، عباس اقبال، شرح حال ابن مقفع، برلین، ١٣٠٥.
٥. براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، چاپ دوم، نشریات کتابخانهٔ ابن سینا، تهران، ١٣٣٥.
٦. بهار، محمد تقی، سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، انتشارات زوار، تهران، ١٣٨١.
٧. خطیبی، حسین، فن نثر در ادب پارسی، انتشارات زوار، تهران، ١٣٨٦.
٨. شیکهر، ایندو، افسانه های ادبیات هندی و کلیله و دمنه، ترجمهٔ جواد سجادیه، نشریات ادبیات و علوم انسانی، تبریز.
٩. صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات ققنوس، تهران، ١٣٨٥.
١٠. عوفی، نور الدین، جوامع الحکایات و لوازم الروایات، تصحیح: دکتر بانو مصفا (( کرنمی ))، انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران، ١٣٣٥.
١١. کیت، آتور، تاریخ ادبیات سنسکریت، اکسفورد، ١٩٤٨.
١٢. محجوب، محمد جعفر، فرهنگ ایران زمین، تهران، ١٣٣٦.
١٣. مصاحب، غلام حسین، دایره المعارف فارسی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ١٣٨٠.
١٤. معین، محمد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ١٣٧٥.
١٥. نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، کتابفروشی فروغی، تهران، ١٣٤٤.
١٦. یوسفی، غلام حسین، دیداری با اهل قلم، چاپ هفتم، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ١٣٨٠.

## أسلوب ترجمة كليلة ودمنة لنصر الله المنشي في نصوص مختلفة

### الملخص باللغة العربية:

يعد كتاب كليلة ودمنة من الكتب القصصية التي تروى على لسان الحيوانات، وأول ما ترجم هذا الكتاب في العهد الساساني من اللغة السانسكريتية إلى اللغة البهلوية؛ ومن ثم نقل إلى اللغة العربية على يد عبد الله ابن المقفع؛ وفي أواسط القرن السادس الهجري ترجم أبو المعالي نصر الله المنشي هذا الكتاب من اللغة العربية إلى اللغة الفارسية بأسلوب نثري رائع وأضاف إليه الأمثال والأشعار الفارسية والعربية؛ وتعد ترجمته هذه من أمهات الكتب الأدبية الفارسية ونموذجاً متميزاً للنثر الفني، الذي اقترب فيه من الشعر، من ناحية، أما من وجهة النظر اللغوية والفكرية وكذلك وجهة نظر الخصائص الأدبية فلا يمكن اعتبار ترجمته نثر، بل هي نثرٌ شبيه بالشعر لما لها من لغة تصويرية مفعمة بالمحسنات الأدبية. ومن طلائع من استخدم هذا الأسلوب نصر الله المنشي.

على كل حال، أن طريقتنا في البحث؛ تعتمد على تحليل نصوص كتاب كليلة ودمنة لأبو المعالي ومقارنتها لمثيلاتها من النصوص للنسخة العربية لعبد الله ابن المقفع. وهذا البحث عبارة عن ثلاث مباحث؛ إذ تناول المبحث الأول حياة أبو المعالي والتعريف برأئته. أما المبحث الثاني فتضمن كتاب كليلة ودمنة من حيث: الأصل والنشأة، كتاب كليلة ودمنة لابن المقفع، الترجمات العربية والفارسية، أبواب الكتاب. أما المبحث الثالث فقد تضمن أسلوب ترجمة نصر الله المنشي في نصوص مختلفة .

## **Translation style of Kalila and Dimn for Abu Alma`aly Nasrallah Almnche**

**Assistant prof. Dr. Raheem M. Jaber Al- attabi**

**Assistant lecturer. Abdulameer Chasib Zamil Al- Saedi**

**Baghdad University \ College of Languages \ Department of Persian  
Language**

### **in various texts**

#### **ABSTRACT**

Abu Alma`aly Nasrallah Almnche is the first of translated the book of Kalila and Dimna from Arabic to Persian language with beautiful prose style called with (Kalila and Dimna Bahram Shahi) which getting on a wide fame for his special style which show its high ability to reaching the intended target to the reader in simple and smooth style.

My research which called (translation style of Kalila and Dimna for Abu Alma`aly Nasrallah Almnche) contains three chapters, the first chapter included talking about Abu Alma`alys` life and extent his skill, the second chapter dealt with the book of Kalila and Dimna from side its origin and rise also Abdullah Ibn al-Muqaffa`s life and his Arabic translation to the book which is originally to the translations which its followed, including the translation of Abu Alma`aly also included the most prominent Arabic and Farsi translations of the book and its doors which began with five doors and ending with eighteen as a result of additions made by the translators. The third chapter show the change and added that made by Abu Alma`aly on the Arabic text of Abdullah Ibn al-Muqaffa.

Abu Alma`aly characterized by his translation of Kalila and Dimna by addition Koranic verses, prophetic sayings, verses of poetry, proverbs and aphorisms to the translated text. Abu Alma`aly s showed his ability to Arabic and Persian languages through use of repetition, metaphor and simile in his translation where as he combine these two cultures in his translation which has added to it beauty it is no secret to anyone reads.